دوفصلنامه تخصصی مؤمنات momenat Two Specialized Semi-annual Journals
سال اول ـ شماره اول ـ پیاپی ۱ ـ بهار و تابستان ۱۴۰۵ | Year 1, Issue 1, spring & summer 2026, Serial Number 1

تجربه زنان از مشارکت جمعی در جریان جنگ نظامی آمریکا علیه ایران: یک مطالعه کیفی در استان بوشهر

حسن غروی* | نرگس ماندگار**

چکیده

شرایط جنگ می‌تواند تجربه افراد از مشارکت اجتماعی، احساس تعلق ملی و روابط جمعی را تحت تأثیر قرار دهد. پژوهش حاضر با هدف فهم تجربه زنان از مشارکت جمعی در شرایط جنگ در استان بوشهر انجام شد. این پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از تحلیل مضمون انجام گرفت. داده‌ها از طریق ۳۷ مصاحبه نیمه‌ساختاریافته با زنان در استان بوشهر گردآوری و به شیوه استقرایی تحلیل شد. در فرایند تحلیل، ۵۰ کد اولیه شناسایی و در قالب پنج مضمون سازمان‌دهنده و یک مضمون فراگیر سازمان‌دهی شدند. مضمون فراگیر «تکثر هویتی و انسجام اجتماعی» بود و مضامین سازمان‌دهنده شامل «همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت»، «همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی»، «تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی»، «تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی» و «عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده» به دست آمد. یافته‌ها نشان داد که مشارکت جمعی برای زنان با تجربه‌هایی از همدلی، احساس تعلق و آرامش روانی همراه بوده است. همچنین، تحلیل داده‌ها به شناسایی الگوهایی از هم‌زیستی تفاوت‌های اجتماعی و احساس تعلق ملی در تجربه مشارکت‌کنندگان انجامید.

کلیدواژه‌ها

مشارکت اجتماعی؛ انسجام اجتماعی؛ هویت ملی؛ کنش جمعی؛ زنان بوشهری؛ شرایط جنگ.

---

* دانش آموخته دروس خارج حوزه علمیه قم و دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقر العلوم ع قم. hgharavi22@gmail.com
** کارشناسی ارشد مطالعات زنان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران. n.mandegar5@gmail.com
(تاریخ دریافت: ۰۹/ ۰۵/ ۱۴۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۲۲)

غروی، حسن؛ ماندگار، نرگس (۱۴۰۵). تجربه زنان از مشارکت جمعی در جریان جنگ نظامی آمریکا علیه ایران: یک مطالعه کیفی در استان بوشهر، *دوفصلنامه تخصصی مؤمنات*، ۱ (۱)، ۵۷ ـ ۷۸.

بیان مسئله

جنگ محدود به رویداد نظامی نیست و آثار آن در سازمان زندگی اجتماعی، روابط، مسئولیت‌های خانوادگی و احساس امنیت افراد بازتاب می‌یابد. زنان در این شرایط، موقعیت جنگ را در متن زندگی روزمره و روابط خود تجربه می‌کنند و واکنش آنان به شرایط جدید می‌تواند در حوزه‌های مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی شکل گیرد. از این منظر، شناخت تجربه زنان از جنگ نیازمند توجه به نحوه مواجهه آنان با تغییرات محیط اجتماعی و چگونگی حضورشان در روابط و فعالیت‌های جمعی است. مطالعات انجام‌شده درباره زنان و جنگ نیز نشان داده‌اند که پیامدهای منازعه به حوزه‌هایی مانند سلامت، امنیت، روابط خانوادگی و وضعیت اجتماعی محدود نمی‌شود و ابعاد مرتبط با مشارکت، مسئولیت‌پذیری و کنش اجتماعی زنان را نیز دربرمی‌گیرد.(Bendavid et al., 2021; Jolof et al., 2022)

ادبیات پژوهش، ابعاد متفاوتی از این تجربه را بررسی کرده است. بخشی از مطالعات بر پیامدهای جنگ و تغییرات زندگی خانوادگی تمرکز داشته‌اند و بخشی دیگر عاملیت زنان، مشارکت اجتماعی و نقش شبکه‌های حمایتی را مورد توجه قرار داده‌اند.(عسکری‌دستجردی و ربانی‌خوراسگانی، ۱۴۰۲؛ شفیعی‌سادات، ۱۴۰۲؛ Zamora-Moncayo et al., 2021؛ Taithe et al., 2024) حاصل این مطالعات، شناخت مناسبی از زمینه‌های اجتماعی و پیامدهای جنگ برای زنان فراهم کرده است. با این حال، تجربه «حضور جمعی» را نمی‌توان صرفاً با شمارش یا توصیف مشارکت‌های اجتماعی توضیح داد. حضور در جمع برای افراد می‌تواند با احساس امنیت، تعلق، مسئولیت، همدلی، نگرش آنان به جامعه و برداشتشان از موقعیت جنگ پیوند داشته باشد. این ابعاد از طریق مشاهده رفتار یا بررسی پیامدهای کلی جنگ به‌طور کامل قابل شناسایی نیستند. مسئله اصلی، فهم تجربه زنان از این حضور و معنایی است که آنان در متن شرایط جنگ به مشارکت جمعی خود نسبت می‌دهند.

این مسئله از نظر روش‌شناختی نیز اهمیت دارد. هنگامی که موضوع پژوهش، تجربه، ادراک و معنایی است که افراد برای کنش خود قائل‌اند، داده‌های حاصل از روایت مشارکت‌کنندگان اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. روش کیفی امکان می‌دهد تجربه زنان در زبان و چارچوب معنایی خود آنان بررسی شود و ابعاد مرتبط با روابط اجتماعی، احساسات، مسئولیت‌ها و برداشت آنان از موقعیت جنگ در فرایند تحلیل

آشکار شود. در این رویکرد، پژوهشگر از پیش مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها را بر تجربه مشارکت‌کنندگان تحمیل نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند الگوهای معنایی موجود در روایت‌ها را شناسایی و تبیین کند. از این جهت، مطالعه تجربه زنان می‌تواند شناخت دقیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری و معنای حضور جمعی آنان در شرایط جنگ فراهم کند.

پژوهش حاضر این مسئله را در بستر جنگ نظامی آمریکا علیه ایران، از سال ۱۴۰۴ تا پایان فروردین ۱۴۰۵، بررسی می‌کند. استان بوشهر به دلیل قرارگرفتن در معرض موقعیت جنگی در این دوره به‌عنوان میدان مطالعه انتخاب شد. تعیین این زمینه زمانی و مکانی، امکان می‌دهد تجربه مشارکت‌کنندگان در ارتباط با یک موقعیت مشخص بررسی شود و تحلیل از تعمیم‌های کلی درباره «زنان و جنگ» فاصله بگیرد. هدف پژوهش، فهم تجربه زنان از حضور و مشارکت جمعی در شرایط جنگ در استان بوشهر و شناسایی ابعادی است که در روایت آنان به این حضور معنا می‌بخشد. سؤال اصلی پژوهش این است: زنان حضور و مشارکت جمعی خود را در شرایط جنگ چگونه تجربه و معنا می‌کنند؟

پیشینه

مطالعات انجام‌شده درباره زنان و جنگ، ابعاد متنوعی از تجربه فردی، روابط خانوادگی، مشارکت اجتماعی و نقش شبکه‌های حمایتی را مورد توجه قرار داده‌اند. در بخشی از این مطالعات، جنگ صرفاً به‌عنوان یک رویداد نظامی بررسی نشده، بلکه به‌مثابه شرایطی اجتماعی در نظر گرفته شده است که می‌تواند روابط، احساسات، مسئولیت‌های اجتماعی و شیوه مواجهه افراد با محیط پیرامون را تحت تأثیر قرار دهد. جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) در مطالعه خود نشان دادند که تجربه جنگ در زندگی روزمره و روابط خانوادگی و اجتماعی بازتاب می‌یابد و زنان در این شرایط، میان تجربه‌های عاطفی و مسئولیت‌های اجتماعی خود پیوند برقرار می‌کنند. شهرستانی، سلطانی و طباطبایی‌لطفی (۱۴۰۱) نیز با تمرکز بر روایت‌های زنان و مردان از جنگ، بر تفاوت در نحوه بازنمایی تجربه جنگ تأکید کرده و نشان دادند که در روایت زنان، تجربه‌های شخصی، روابط انسانی، ابعاد عاطفی و معنایی جایگاه برجسته‌ای دارد. در همین راستا، شفیعی‌سادات و موسوی‌وپایه (۱۴۰۱) تجربه زنان در خانواده‌های درگیر جنگ را از منظر روابط خانوادگی و چگونگی مواجهه با شرایط بحرانی بررسی کرده‌اند و بر اهمیت انسجام و مدیریت

روابط خانوادگی در این شرایط تأکید داشته‌اند.

گروه دیگری از مطالعات، زنان را صرفاً دریافت‌کنندگان پیامدهای جنگ ندانسته و بر عاملیت آنان در مواجهه با بحران و حضور در عرصه اجتماعی تأکید کرده‌اند. محمدی، کلاته‌ساداتی، افراسیابی و فرهمند (۱۴۰۳) در مطالعه زنان افغانستانی نشان دادند که ناامنی و محدودیت‌های ناشی از بحران، در کنار شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی، زمینه‌هایی برای بازتعریف نقش‌های اجتماعی زنان فراهم می‌کند. عسکری‌دستجردی و ربانی‌خوراسگانی (۱۴۰۲) نیز در بررسی تجربه زنان حاضر در مراکز پشتیبانی جنگ، بر مؤلفه‌هایی همچون مشارکت اجتماعی، احساس مسئولیت و تعلق جمعی تأکید کرده‌اند. شفیعی‌سادات (۱۴۰۲) در مطالعه خاطرات شفاهی زنان فعال در منازعات کردستان نیز نشان داده است که تجربه بحران می‌تواند زمینه عبور از برخی نقش‌های سنتی و شکل‌گیری گونه‌هایی از کنش اجتماعی زنان را فراهم کند. مهرابی‌زاده، غروی و مؤمن‌آرانی (۱۴۰۴) نیز با بررسی مدیریت جهاد زنان، بر نقش ایمان دینی، ابتکار عمل متناسب با شرایط و توانایی سازمان‌دهی و تصمیم‌گیری زنان در شکل‌گیری کنش‌های اجتماعی تأکید کرده‌اند. همچنین کولایی و بهبهانی (۱۴۰۰) مشارکت زنان در جنگ را با تغییر در نقش‌های سنتی، حضور در عرصه عمومی و شکل‌گیری مطالبات اجتماعی و سیاسی مرتبط دانسته‌اند. در مطالعات بین‌المللی نیز (Nilsson, 2018) نشان داده است که مشارکت زنان کرد در شرایط منازعه با مقاومت، مشارکت اجتماعی و بازتعریف نقش‌های آنان پیوند داشته است.

در کنار عاملیت و مشارکت، بخشی از ادبیات بر نقش روابط اجتماعی و شبکه‌های حمایتی در مواجهه زنان با پیامدهای جنگ و جابه‌جایی تمرکز کرده است (Taithe et al., 2024) .نشان داده‌اند که شبکه‌های اجتماعی، روابط متقابل و نقش‌های مراقبتی زنان می‌توانند در حفظ پیوندهای اجتماعی و بازسازی احساس امنیت در جوامع آسیب‌دیده از جنگ اهمیت داشته باشند (Seff et al., 2024) .نیز با بررسی تجربه زنان آواره، گونه‌های مختلف حمایت غیررسمی، از حمایت عاطفی و ابزاری تا همراهی، تبادل اطلاعات و تأیید اجتماعی را برجسته کرده‌اند و نشان داده‌اند که فضاهای جمعی می‌توانند زمینه‌ای برای شکل‌گیری احساس تعلق و کاهش احساس تنهایی فراهم کنند (Zamora-Moncayo et al., 2021) .نیز تاب‌آوری زنان در شرایط منازعه مسلحانه را فرایندی صرفاً فردی ندانسته و بر نقش حمایت اجتماعی، منابع در دسترس،

امنیت و به‌رسمیت‌شناخته‌شدن در شکل‌گیری آن تأکید کرده‌اند. در سطحی گسترده‌تر، یافته‌های مرور نظام‌مند (Bendavid et al., 2021) نشان می‌دهد که پیامدهای جنگ می‌تواند از مسیرهایی مانند اختلال در نظام‌های حمایت اجتماعی، دسترسی به منابع و شرایط زندگی بر وضعیت زنان اثر بگذارد. مرور (Jolof et al., 2022) نیز بر چندلایه‌بودن آسیب‌ها و مخاطراتی تأکید دارد که زنان در شرایط جنگ و جابه‌جایی با آن مواجه می‌شوند.

پژوهش حاضر با تمرکز بر تجربه زنان از حضور و مشارکت جمعی در شرایط جنگ در استان بوشهر، درصدد است این ابعاد به‌هم‌پیوسته را در بستر روایت‌های مشارکت‌کنندگان بررسی کند. وجه متمایز این مطالعه، توجه هم‌زمان به تفاوت‌های ظاهری و هویتی، تداوم احساس تعلق ملی در کنار برخی نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی، تجربه آرامش و امنیت روانی در حضور جمعی، تبدیل سوگ و فقدان به کنش و مشارکت، و نقش خانواده در انتقال ارزش‌ها و تجربه مشارکت به نسل آینده است. از این منظر، پژوهش حاضر به جای فروکاستن حضور زنان به یک نوع خاص از مشارکت، می‌کوشد نشان دهد این حضور در تجربه مشارکت‌کنندگان چگونه در پیوند میان هویت، روابط اجتماعی، عواطف و خانواده معنا پیدا می‌کند.

روش

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و با استفاده از **تحلیل مضمون** انجام شد. میدان پژوهش، استان بوشهر بود که به دلیل قرارگرفتن در معرض موقعیت جنگی و تجربه مستقیم‌تر نشانه‌ها و پیامدهای جنگ در دوره مورد مطالعه انتخاب شد. منظور از موقعیت جنگی در این پژوهش، دوره جنگ نظامی آمریکا علیه ایران در بازه زمانی سال ۱۴۰۴ تا پایان فروردین ۱۴۰۵ است. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با زنانی گردآوری شد که در این دوره در تجمع‌های خیابانی شبانه حضور داشتند. مشارکت‌کنندگان به شیوه **نمونه‌گیری هدفمند** و بر اساس داشتن تجربه مستقیم حضور در این تجمع‌ها و توانایی بیان تجربه خود از شرایط مورد مطالعه انتخاب شدند. در مجموع، ۳۷ مصاحبه انجام شد و گردآوری داده‌ها تا دستیابی به کفایت اطلاعات ادامه یافت.

مصاحبه‌ها پس از پیاده‌سازی، به‌صورت استقرایی تحلیل شدند. ابتدا متن مصاحبه‌ها چندین بار مطالعه و واحدهای معنایی مرتبط با پرسش پژوهش شناسایی شد؛ سپس برای این واحدها کدهای اولیه تعیین و کدهای مرتبط بر اساس شباهت و ارتباط مفهومی در قالب مضامین سازمان‌دهی شدند. در ادامه، مضامین از نظر انسجام درونی، تمایز مفهومی و انطباق با داده‌های خام بازبینی و ساختار نهایی مضامین تدوین شد. این فرایند بر مبنای مراحل تحلیل مضمون براون و کلارک (۲۰۰۶) و با توجه به منطق سازمان‌دهی شبکه‌های مضامین اترید-استرلینگ (۲۰۰۱) انجام گرفت.

در نهایت، **۵۰ کد اولیه** در قالب پنج مضمون سازمان‌دهنده و یک مضمون فراگیر سازمان‌دهی شد. مضمون فراگیر «تکثر هویتی و انسجام اجتماعی» و مضامین سازمان‌دهنده عبارت‌اند از: «همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت»، «همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی»، «تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی»، «تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی» و «عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده». برای افزایش اعتمادپذیری تحلیل، مضامین نهایی به‌طور مستمر با متن مصاحبه‌ها تطبیق داده شد و در گزارش یافته‌ها، مضامین با استفاده از نقل‌قول‌های مستقیم مشارکت‌کنندگان مستند شدند.(Nowell et al., 2017)

یافته‌ها

یافته های توصیفی

در این پژوهش، ۳۷ زن در مصاحبه‌ها مشارکت کردند. دامنه سنی آنان ۱۵ تا ۶۹ سال و میانگین سنی ۳۵ سال بود. از نظر وضعیت تأهل، ۲۸ نفر متأهل و ۹ نفر مجرد بودند. سطح تحصیلات مشارکت‌کنندگان از بی‌سوادی تا کارشناسی متغیر بود و بیشترین فراوانی به تحصیلات کارشناسی و دیپلم اختصاص داشت. در میان مشارکت‌کنندگان متأهل، تعداد فرزندان از یک تا پنج فرزند گزارش شد. از نظر وضعیت اشتغال نیز بیشتر مشارکت‌کنندگان خانه‌دار بودند و سایر افراد در مشاغلی مانند آموزگاری، مغازه‌داری و فعالیت‌های شغلی دیگر یا در حال تحصیل بودند. جدول ۱ مشخصات تفصیلی مشارکت‌کنندگان را ارائه می‌کند.

جدول شماره (۱) ویژگی‌های توصیفی مشارکت کنندگان

کد مشارکت‌کننده	سن	وضعیت تأهل	تعداد فرزندان	سطح تحصیلات	وضعیت اشتغال
P1	۳۷	متاهل	۱	دیپلم	خانه دار
P2	۳۹	متاهل	۳	کارشناسی	خانه دار
P3	۴۰	متاهل	۳	کاردانی	مغازه دار
P4	۴۵	متاهل		کاردانی	خانه دار
P5	۳۰	متاهل	۳	کارشناسی	خانه دار
P6	۴۰	متاهل	۱	دیپلم	خانه دار
P7	۴۳	متاهل	۴	دیپلم	خانه دار
P8	۴۷	متاهل	۲	بی سواد	خانه دار
P9	۲۰	متاهل	۲	دانشجو	خانه دار
P10	۳۶	متاهل	۱	کارشناسی	آموزگارابتدایی
P11	۳۲	متاهل	۱	کارشناسی	خانه دار
P12	۳۲	متاهل	۴	کاردانی	خانه دار
P13	۶۹	متاهل	۵	بی سواد	خانه دار
P14	۵۵	متاهل	۲	کارشناسی	خانه دار
P15	۲۶	متاهل	۳	کارشناسی	شاغل
P16	۳۲	متاهل	۲	دیپلم	خانه دار
P17	۴۱	متاهل	۱	کارشناسی	مغازه دار
P18	۳۴	متاهل	۲	دیپلم	خانه دار
P19	۴۳	متاهل	۳	دیپلم	خانه دار
P20	۲۷	متاهل	۳	کارشناسی	خانه دار
P21	۴۷	متاهل	۳	دیپلم	شاغل
P22	۵۸	متاهل	۱	دیپلم	خانه دار
P23	۴۲	متاهل	۳	کارشناسی	آموزگار
P24	۴۵	متاهل	۳	دیپلم	شاغل
P25	۲۰	مجرد	-	دانشجو	معلم
P26	۴۳	متاهل	۳	دیپلم	خانه دار
P27	۴۶	متاهل	۲	دیپلم	خانه دار
P28	۳۳	متاهل	۲	کارشناسی	شاغل

کد مشارکت‌کننده	سن	وضعیت تأهل	تعداد فرزندان	سطح تحصیلات	وضعیت اشتغال
P29	۴۵	متاهل	۲	کارشناسی	خانه دار
P30	۲۱	مجرد	-	کارشناسی	دانشجو
P31	۳۱	مجرد	-	سیکل	خانه دار
P32	۱۵	مجرد	-	محصل	دانش آموز
P33	۱۵	مجرد	-	محصل	دانش آموز
P34	۱۶	مجرد	-	محصل	دانش آموز
P35	۱۶	مجرد	-	دانش آموز	دانش آموز
P36	۱۹	مجرد	-	دانشجو	دانشجو
P37	18	مجرد	-	دانش آموز	دانش آموز

یافته های کیفی

در تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه با ۳۷ مشارکت‌کننده، ۵۰ کد اولیه استخراج و در قالب ۵ مضمون سازمان‌دهنده و یک مضمون فراگیر «تکثر هویتی و انسجام اجتماعی» سازمان‌دهی شد. مضامین سازمان‌دهنده شامل «همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت» با ۱۰ کد، «همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی» با ۱۰ کد، «تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی» با ۱۰ کد، «تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی» با ۱۰ کد و «عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده» با ۱۰ کد است. جدول ۲، مسیر سازمان‌دهی داده‌ها از کدهای اولیه به مضامین سازمان‌دهنده و مضمون فراگیر را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۲ ـ جدول شبکه مضامین و شبکه استخراج شده از کدها

ردیف	مضمون فراگیر	مضمون سازمان‌دهنده	کد اولیه
۱	تکثر هویتی و انسجام اجتماعی	همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت	تغییر موقت پوشش در تجمع برای همراهی با جمع
۲			حضور افراد با اعتقادات و پوشش‌های متفاوت در تجمعات ملی
۳			همبستگی با پرچم و کشور فارغ از نوع پوشش

ردیف	مضمون فراگیر	مضمون سازمان‌دهنده	کد اولیه
۴			تفکیک سبک پوشش شخصی از تعلق به کشور
۵			تغییر پوشش در واکنش به فضای تجمع
۶			همزیستی ظاهر متفاوت با آگاهی سیاسی درباره اسرائیل
۷			رد ارتباط میان پوشش و دوست‌داشتن کشور
۸			آمادگی برای فداکاری با وجود پوشش غیرچادری
۹			رد مصادره سیاسی ظاهر متفاوت از سوی دشمن
۱۰			ترجیح اتحاد ملی بر مرزبندی‌های پوششی
۱۱		همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی	آمادگی برای کمک مالی در شرایط جنگ با وجود نارضایتی از گرانی
۱۲			تفکیک اعتراض اقتصادی از احساس امنیت و احساس تعلق ملی
۱۳			بیان نابرابری درآمدی در کنار حفظ احساس تعلق ملی
۱۴			ترجیح حل اختلافات داخلی بدون مداخله بیرونی
۱۵			حفظ تعلق به کشور در شرایط فقر و حمایت مالی محدود
۱۶			حفظ حضور جمعی در شرایط فشار مالی خانواده
۱۷			استمرار حضور در تجمع با وجود مشکلات اقتصادی
۱۸			رد انگیزه مالی برای حضور در تجمعات
۱۹			به‌تعویق‌انداختن اعتراض اقتصادی در شرایط تهدید خارجی
۲۰			نارضایتی از اشتغال جوانان همراه با حضور برای دفاع از کشور
۲۱		تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی	کاهش اضطراب جنگ از طریق مشاهده حضور مردم

ردیف	مضمون فراگیر	مضمون سازمان‌دهنده	کد اولیه
۲۲			آرام‌شدن فرد از طریق حضور در تجمع
۲۳			کاهش دلهره با حضور در تجمعات
۲۴			افزایش آرامش و انگیزه از مشارکت جمعی
۲۵			کاهش احساس فرسودگی روانی از طریق حضور جمعی
۲۶			پیوند آرامش فردی با اتحاد و همدلی جمعی
۲۷			تجربه امنیت بیشتر در تجمع نسبت به خانه
۲۸			تسکین آشفتگی عاطفی از طریق مشاهده همبستگی مردم
۲۹			تجربه آرامش در شرایط ترس و تهدید
۳۰			کاهش ناراحتی با حضور در تجمعات
۳۱		تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی	تبدیل سوگ رهبر به احساس تکلیف برای حضور
۳۲			ادامه حضور در تجمع پس از فقدان رهبر
۳۳			استمرار حضور در مراسم عزاداری پس از تجربه فقدان
۳۴			پیوند احساس فقدان رهبر با تداوم حضور ملی
۳۵			حفظ امید و احساس تعلق ملی پس از فقدان رهبر
۳۶			تبدیل احساس یتیمی به مشارکت برای آینده کشور
۳۷			تبدیل سوگ به میل به انتقام
۳۸			کاهش ناراحتی ناشی از فقدان از طریق حضور در تجمع
۳۹			تداوم احساس سوگ و انتظار برای انتقام
۴۰			کاهش احساس بی‌پناهی پس از تعیین رهبر جدید

ردیف	مضمون فراگیر	مضمون سازمان‌دهنده	کد اولیه
۴۱		عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده	تصمیم مادر برای تربیت فرزند در راستای ارزش‌های دینی
۴۲			نقش حمایتی و تربیتی زن در خانواده
۴۳			انتقال معنای جهاد و مشارکت به فرزند از طریق حضور
۴۴			یادگیری مفاهیم ملی از تجربه مستقیم حضور
۴۵			الگوبرداری فرزند از رفتار دینی والدین
۴۶			مشارکت مادر و دختر در انتقال ارزش‌های نظام
۴۷			آگاهی سیاسی کودکان و جهت‌گیری آنان نسبت به ایران
۴۸			آموزش اهمیت همبستگی اجتماعی به فرزندان
۴۹			همسویی والدین در تشویق فرزندان به مشارکت ملی
۵۰			تلاش مادر برای کاهش ترس کودک از موشک

۱. همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت

مضمون «همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت» از پیوند و مقایسه ده کد اولیه به دست آمد. در سطح نخست، این کدها به تفاوت در سبک پوشش، تغییر موقت پوشش، حضور افراد با گرایش‌ها و ظاهرهای متفاوت و نحوه مواجهه آنان با فضای جمعی اشاره دارند. با بررسی ارتباط میان این کدها، معنای مشترک گسترده‌تری در داده‌ها شکل گرفت. مشارکت‌کنندگان، میان «صورت ظاهری هویت» و «احساس تعلق ملی» تمایز قائل می‌شدند. در روایت آنان، پوشش می‌توانست نشانه‌ای از انتخاب شخصی، سبک زندگی یا نحوه حضور فرد در یک موقعیت خاص باشد، اما به‌تنهایی معیار مناسبی برای تشخیص نسبت فرد با کشور و جامعه تلقی نمی‌شد. از این منظر، میدان جنگ و مقاومت برای بخشی از زنان، موقعیتی فراهم کرده بود که در آن تفاوت‌های ظاهری در کنار یک تعلق مشترک ملی قرار می‌گرفت.

یکی از جلوه‌های این الگو، حضور هم‌زمان زنان با پوشش‌های متفاوت در موقعیت‌های جمعی بود.

مشارکت‌کنندگان این تنوع را بخشی از واقعیت فضای تجمع توصیف کردند:

مشارکت‌کننده ۱۷: «همه گروهی با هر اعتقادی با هر پوششی در اینجا شرکت می‌کردن این مشخص بود خیلی‌ها طرفدار نظام هستن»

همین مشارکت‌کننده در توصیف گستره این تفاوت‌ها گفت:

مشارکت‌کننده ۱۷: «همه و هرکسی با هر پوششی هست تو این جمع چه پوشش بسته یا باز یا حد متوسط با هر شخصیتی و هر انتخابی هست تو این جمع با همه علاقه به پرچم دارند»

در روایت دیگری نیز تغییر موقت پوشش در فضای تجمع مورد توجه قرار گرفته است:

مشارکت‌کننده ۱: «دیدم کسانی که اینجا میان چادر می‌زنند و بیرون از این تجمعات چادر ندارند و بیشتر بخاطر دلشون میان اینجا دلت راحت میشه»

این روایت‌ها زمانی که در کنار کدهای «حضور افراد با اعتقادات و پوشش‌های متفاوت در تجمعات ملی»، «تغییر موقت پوشش در تجمع برای همراهی با جمع» و «تغییر پوشش در واکنش به فضای تجمع» قرار می‌گیرند، از یک وضعیت فراتر از تنوع ساده پوششی حکایت دارند. در اینجا با نوعی «هم‌نشینی هویتی» مواجه هستیم. افراد با حفظ برخی تفاوت‌های ظاهری، خود را درون یک موقعیت جمعی مشترک تعریف کرده‌اند. حتی زمانی که پوشش فرد در واکنش به فضای تجمع تغییر کرده، این تغییر الزاماً به معنای دگرگونی هویت فردی نبوده است. پوشش در این موقعیت، قابلیت انطباق با معنای اجتماعی فضا را پیدا کرده است. در نتیجه، رابطه میان ظاهر و هویت در داده‌ها رابطه‌ای ثابت و یک‌سویه نیست. فرد می‌تواند در یک موقعیت خاص، نشانه ظاهری خود را تغییر دهد، بدون آنکه این تغییر به معنای تغییر بنیادین در احساس تعلق او باشد.

این یافته با بخشی از مطالعات زنان و جنگ قابل مقایسه است که تجربه زنان را در قالب نقش‌ها و موقعیت‌های اجتماعی متنوع بررسی کرده‌اند. جمشیدی‌ها و حمیدی (۱۳۸۶) در بررسی تجربه زنانه از جنگ، بر تنوع موقعیت‌ها و اشکال حضور زنان در عرصه جنگ تأکید کرده‌اند. شفیعی‌سادات (۱۴۰۲) نیز در مطالعه روایت‌های زنان کنشگر از درگیری‌های کردستان، پرستاری را در پیوند با مقاومت و کنش اجتماعی زنان تحلیل کرده است. در پژوهش عسکری‌دستجردی و ربانی‌خوراسگانی (۱۴۰۲) نیز زنان

حاضر در مراکز پشتیبانی جنگ، تجربه مشارکت خود را در قالب فعالیت جمعی و مسئولیت اجتماعی روایت کرده‌اند. وجه قابل توجه یافته حاضر این است که این تنوع صرفاً در نوع فعالیت زنان دیده نمی‌شود. در اینجا خودِ صورت‌بندی هویت اجتماعی زنان نیز متنوع است و با وجود این تنوع، امکان شکل‌گیری یک موقعیت جمعی مشترک وجود دارد.

لایه تحلیلی مهم‌تر مضمون، در روایت‌هایی آشکار می‌شود که مشارکت‌کنندگان به‌صراحت میان پوشش شخصی و احساس تعلق ملی تمایز گذاشته‌اند. یکی از زنان در توصیف حضور خود در تجمع گفت:

مشارکت‌کننده ۲۸: «من هیچ چادر و لباس سیاه ندارم ولی با همین لباسی که دارم میام ... این دلیل نمیشه که کشور دوست نداشته باشم مردمم رو دوست نداشته باشم»

مشارکت‌کننده دیگری نیز این تمایز را با تأکید بر تعلق عاطفی خود به سرزمین بیان کرد:

مشارکت‌کننده ۳۷: «اصلاً هم برام مهم نیست که که چی میخوان قضاوت کنه تیپ و استایلم امروزی چادری هم نیستم ولی از ته دلم برای این خاک جون میدم»

در روایت دیگری نیز تغییرات سبک پوشش، صریحاً از مخالفت با کشور تفکیک شده است:

مشارکت‌کننده ۲۹: «حجاب هم کامل تغییر کرده و حالا شروع کردم تتو زدن و این طرف و اون طرف... ولی هیچ وقت مخالف کشورم نبودم و نخواهم بود»

این سه روایت، در پیوند با کدهای «تفکیک سبک پوشش شخصی از تعلق به کشور»، «رد ارتباط میان پوشش و دوست‌داشتن کشور» و «آمادگی برای فداکاری با وجود پوشش غیرچادری»، یک ساخت معنایی منسجم ایجاد می‌کنند. در این ساخت، مشارکت‌کنندگان در حال تفکیک دو سطح از هویت هستند. سطح نخست به شیوه ظهور فرد و انتخاب‌های ظاهری او مربوط است. سطح دوم به تعلق او به یک اجتماع سیاسی و سرزمینی مربوط می‌شود. این تفکیک اهمیت تحلیلی دارد، زیرا نشان می‌دهد که زنان مورد مطالعه، مفهوم احساس تعلق ملی را به یک نشانه ظاهری فرو نمی‌کاهند. «کشور»، «مردم» و «خاک» در روایت آنان دال‌هایی برای بیان تعلق جمعی هستند و در سطح معنایی متفاوتی از «چادر»، «لباس» یا «استایل» قرار می‌گیرند.

این یافته را می‌توان در امتداد پژوهش‌هایی قرار داد که نسبت میان جنگ و بازتعریف نقش‌های اجتماعی زنان را بررسی کرده‌اند. شفیعی‌سادات و موسوی‌وپایه (۱۴۰۱) نشان داده‌اند که تجربه زنان در خانواده‌های آسیب‌دیده از جنگ در پیوند با مجموعه‌ای از مسئولیت‌ها و نقش‌های خانوادگی و اجتماعی شکل می‌گیرد. کولایی و بهبهانی (۱۴۰۰) نیز در مطالعه زنان رزمنده، جنگ را زمینه‌ای برای بازاندیشی در نقش‌های سنتی سیاسی و اجتماعی زنان دانسته‌اند. در مطالعه حاضر، بازتعریف مرزهای هویتی در سطح دیگری مشاهده می‌شود. مشارکت‌کنندگان برای تعریف نسبت خود با کشور، از نشانه ظاهری فاصله گرفته و احساس تعلق ملی را بر مبنای عناصر معنایی گسترده‌تری صورت‌بندی کرده‌اند. از این حیث، هویت ملی در روایت آنان یک هویت تک‌نشانه‌ای نیست و می‌تواند در کنار تفاوت‌های ظاهری و سبک‌های متفاوت زندگی استمرار یابد.

کدهای «همزیستی ظاهر متفاوت با آگاهی سیاسی درباره اسرائیل»، «رد مصادره سیاسی ظاهر متفاوت از سوی دشمن» و «ترجیح اتحاد ملی بر مرزبندی‌های پوششی» لایه دیگری به این مضمون می‌افزایند. این کدها نشان می‌دهند که مسئله فقط پذیرش تفاوت ظاهری در یک فضای جمعی نیست. بخشی از مشارکت‌کنندگان، تلاش برای پیوند دادن ظاهر فرد با موضع سیاسی او را نیز نمی‌پذیرند. به بیان دقیق‌تر، در داده‌ها نوعی مقاومت در برابر «تقلیل هویت سیاسی به نشانه‌های ظاهری» دیده می‌شود. فرد می‌تواند از نظر پوشش با تصویری که از یک هویت ملی یا سیاسی انتظار می‌رود تفاوت داشته باشد و در عین حال، خود را متعلق به کشور بداند و در موقعیت جنگی از آن دفاع کند.

این بخش از یافته با مطالعات مربوط به مشارکت اجتماعی زنان در جنگ ارتباط دارد. شفیعی (۱۳۹۹) مشارکت زنان در کمک‌رسانی به جبهه‌ها را در قالب شبکه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی و پشتیبانی بررسی کرده است. شفیعی‌سادات (۱۴۰۲) نیز روایت زنان کنشگر را در پیوند با مقاومت و عاملیت اجتماعی تحلیل کرده است. پژوهش مهرابی‌زاده، غروی و مؤمن‌آرانی (۱۴۰۴) نیز ظرفیت کنشگری زنان را در پیوند میان ایمان، خلاقیت و سازمان‌دهی جهادی بررسی می‌کند. وجه متمایز یافته حاضر آن است که کنش جمعی زنان در شرایط جنگ، در برخی روایت‌ها از مرزهای هویتی معمول عبور کرده و امکان هم‌نشینی تفاوت‌های ظاهری با یک تعلق مشترک را فراهم کرده است.

یکی از روایت‌ها، نقش فضای جمعی در تغییر موقت نشانه ظاهری را روشن‌تر می‌کند:

مشارکت‌کننده ۲۹: «رفتارها... باعث شد اون حجاب و پوششی که حالا داشتم باعث شد اون روز تو ۵۰ روز تغییر کنه مثل یه خانم عبا پوشیدم احترام گذاشتم»

این روایت در کنار روایت زنانی که با پوشش معمول خود در تجمع حاضر شده‌اند، نشان می‌دهد که پوشش در این موقعیت، معنایی رابطه‌ای پیدا می‌کند. معنا و کارکرد آن از زمینه اجتماعی جدا نیست. برخی زنان با حفظ پوشش معمول خود مشارکت کرده‌اند و برخی دیگر در مواجهه با فضای جمعی، پوشش خود را تغییر داده‌اند. وجه مشترک این دو وضعیت، مشارکت در یک موقعیت جمعی و نسبت دادن معنایی مشترک به آن است. از این رو، داده‌ها از یک الگوی یکدست در رفتار پوششی حکایت نمی‌کنند. آنچه انسجام ایجاد می‌کند، هم‌شکلی ظاهری نیست، بلکه اشتراک در معنایی است که مشارکت‌کنندگان برای موقعیت جنگی و تعلق به کشور قائل شده‌اند.

در سطح مفهومی، این یافته را می‌توان با مفهوم «بازتعریف مرزهای عضویت جمعی» توضیح داد. مرز عضویت در یک اجتماع، هنگامی که صرفاً بر نشانه‌های ظاهری استوار باشد، امکان حضور گروه‌های متفاوت را محدود می‌کند. روایت‌های این پژوهش وضعیتی متفاوت را نشان می‌دهند. مشارکت‌کنندگان، احساس تعلق ملی را در سطحی فراتر از ظاهر تعریف کرده‌اند. همین امر امکان قرار گرفتن زنان با پوشش‌ها و سبک‌های متفاوت در یک موقعیت جمعی را فراهم کرده است. از این منظر، جنگ در تجربه آنان صرفاً زمینه‌ای برای بروز یک موضع سیاسی نیست. این موقعیت می‌تواند زمینه‌ای برای بازآرایی نسبت میان هویت فردی و هویت جمعی نیز باشد.

در مجموع، ده کد اولیه این مضمون را می‌توان در مفهوم مرکزی «تفکیک احساس تعلق ملی از نشانگان ظاهری هویت» صورت‌بندی کرد. این مفهوم سه سطح مرتبط را دربرمی‌گیرد: پذیرش تفاوت‌های ظاهری در فضای مشارکت جمعی، استقلال احساس تعلق ملی از سبک پوشش و تقدم عناصر مشترک ملی بر مرزبندی‌های ظاهری. داده‌ها نشان می‌دهند که مشارکت‌کنندگان برای بیان نسبت خود با کشور از مفاهیمی مانند مردم، خاک، پرچم و فداکاری استفاده کرده‌اند. این مفاهیم در روایت آنان ظرفیت ایجاد پیوند جمعی دارند و به یک سبک پوششی خاص محدود نیستند. در نتیجه، «همزیستی تنوع ظاهری و

هویت ملی» در این پژوهش به معنای از میان رفتن تفاوت‌های هویتی نیست. یافته اصلی، امکان شکل‌گیری یک چارچوب مشترک از احساس تعلق ملی در شرایط جنگ، با وجود تفاوت در ظاهر و سبک زندگی زنان است. این چارچوب، تنوع را در برابر انسجام قرار نمی‌دهد. انسجام در این تجربه از سطح یکسانی ظاهری عبور کرده و بر احساس تعلق به کشور، مردم و سرنوشت جمعی استوار شده است.

۲. همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی

مضمون «همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی» از مجموعه کدهای مرتبط با گرانی، فشار معیشتی، بیکاری، نابرابری درآمدی، نارضایتی از عملکرد مسئولان، اعتراض اقتصادی و استمرار حضور جمعی شکل گرفت. تحلیل این کدها نشان داد که نارضایتی از وضعیت اقتصادی در روایت مشارکت‌کنندگان الزاماً به کاهش احساس تعلق ملی یا کناره‌گیری از عرصه جمعی منجر نشده است. آنان می‌توانستند هم‌زمان منتقد وضعیت موجود و متعهد به کشور و جامعه باشند. مفهوم محوری این مضمون «تفکیک نارضایتی از وضعیت موجود و تعهد به امر جمعی» است.

نخستین الگوی قابل مشاهده، هم‌زیستی نقد و تعلق است. مشارکت‌کنندگان مشکلات اقتصادی را صریحاً بیان کرده‌اند، اما این مشکلات را با نفی احساس تعلق ملی یکسان ندانسته‌اند. یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱۴: «من یک زنم الان با تمام وجودم امنیت حس میکنم... ما هم اعتراض داریم. اعتراض جدا جایی خودش داره نظام جدا»

در همین زمینه، مشارکت‌کننده دیگری با اشاره به وضعیت اشتغال جوانان می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۳۷: «اصلاً از مسئولین کشور به هیچ عنوان راضی نیستم از این نظر که جوونهای کشور الان خیلیها هستند بهترین مدرک لیسانس دارند ولی بیکار هستند... تنها انگیزهای که باعث شده من بیام اینجا فقط این پرچم و این خاک هست»

این روایت‌ها نشان می‌دهند که ارزیابی عملکرد مسئولان و تعلق به کشور در ذهن مشارکت‌کنندگان در یک سطح قرار نگرفته است. آنان می‌توانند از عملکرد مسئولان ناراضی باشند و در همان حال، کشور را موضوع تعلق و مسئولیت خود بدانند. چنین تفکیکی با مطالعاتی که مشارکت زنان در شرایط جنگ را در

قالب مسئولیت اجتماعی و کنش حمایتی بررسی کرده‌اند، قابل مقایسه است (شفیعی، ۱۳۹۹؛ شفیعی‌سادات، ۱۴۰۲).

الگوی دوم، استقلال وفاداری ملی از وضعیت اقتصادی است. فشار معیشتی در بسیاری از روایت‌ها جدی است، اما حضور جمعی با انگیزه دریافت منفعت اقتصادی توضیح داده نشده است. یکی از مشارکت‌کنندگان با اشاره به دشواری زندگی می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱۹: «درآمدمون بهزیستی و یارانه هست خیلی سخت زندگی برای ما با پول شش تومان... یک ماه خرج خونه... ولی باز برام مهم نیست مردم هم همین طور... کشورشان و خاکشون نمیدن به اجنبی»

مشارکت‌کننده دیگری نیز می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱۳: «والا اقتصاد برای همه هست بی پولی برای همه هست فکر کردن ما اینجا نشستیم به ما پول میدن»

هم‌زمانی این روایت‌ها با کدهای مربوط به بیکاری، فشار مالی و استمرار حضور جمعی نشان می‌دهد که وفاداری ملی در این تجربه‌ها وابسته به برخورداری اقتصادی نیست. مشارکت‌کنندگان مشکلات معیشتی خود را انکار نمی‌کنند، اما حضور جمعی را با منطق دیگری توضیح می‌دهند. این یافته با پژوهش‌های مربوط به مشارکت اجتماعی زنان در شرایط جنگ و نقش آنان در فعالیت‌های پشتیبانی و جمعی هم‌خوان است (شفیعی، ۱۳۹۹؛ عسکری‌دستجردی و ربانی‌خوراسگانی، ۱۴۰۲).

الگوی سوم، تغییر اولویت‌های کنش در موقعیت جنگی است. برخی مشارکت‌کنندگان اعتراض اقتصادی را همچنان معتبر می‌دانند، اما موقعیت جنگی را موجب تقدم موقت مسائل دیگری می‌دانند:

مشارکت‌کننده ۲۸: «وضعیت اقتصادی اعتراض دارند ولی همه اعتراض دارند... اون اعتراض سر جای خودش... ولی نسبت الان نه وقت این هست که به ان ها اعتراض کنیم»

این روایت نشان می‌دهد که مسئله اقتصادی از نظر مشارکت‌کننده منتفی نشده است. جایگاه آن در نظام اولویت‌های کنش تغییر کرده است. در شرایط تهدید، فرد ممکن است برخی مطالبات را همچنان مهم بداند، اما کنش خود را بر موضوعی متمرکز کند که در آن مقطع برای او اولویت بیشتری دارد. این

الگو با مطالعاتی که تجربه زنان در شرایط جنگ را در پیوند با مسئولیت‌های اجتماعی و فشارهای چندگانه بررسی کرده‌اند، قابل مقایسه است (شفیعی‌سادات و موسوی‌ویایه، ۱۴۰۱؛ محمدی و همکاران، ۱۴۰۳).

در مجموع، یافته‌ها سه سطح مرتبط را آشکار می‌کنند: تفکیک نقد وضعیت موجود از احساس تعلق ملی، استقلال تعهد جمعی از منفعت اقتصادی و بازتنظیم اولویت‌های کنش در شرایط تهدید. برآیند این سطوح، مفهومی است که می‌توان آن را «تفکیک نارضایتی از وضعیت موجود و تعهد به امر جمعی» نامید. در تجربه مشارکت‌کنندگان، نارضایتی اقتصادی و اجتماعی به معنای گسست از کشور نیست و احساس تعلق ملی نیز به معنای رضایت از عملکرد مسئولان نیست. این تمایز، امکان هم‌زمانی نقد اجتماعی و مشارکت جمعی را در موقعیت جنگی توضیح می‌دهد.

۳. تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی

مضمون سازمان‌دهنده «تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی» از کدهای مرتبط با کاهش اضطراب، دلهره و ناراحتی و افزایش آرامش، امنیت و انگیزه در پی حضور در تجمعات شکل گرفت. تحلیل روایت‌ها نشان می‌دهد که تجربه روانی مشارکت‌کنندگان در دو موقعیت «ماندن در خانه» و «حضور در جمع» تفاوت داشته است. در این میان، مشاهده حضور و همبستگی دیگران جایگاه مهمی دارد. مشارکت‌کنندگان در موارد مختلف، حضور مردم را نشانه تنها نبودن در شرایط تهدید دانسته‌اند و این ادراک با کاهش فشار روانی همراه شده است.

نخستین الگوی برجسته، کاهش اضطراب از طریق حضور در فضای جمعی است. مشارکت‌کننده ۱ وضعیت خود در خانه را با اضطراب شدید توصیف می‌کند و تغییر این وضعیت را به حضور در میان مردم مرتبط می‌داند:

مشارکت‌کننده ۱: «از روزهای که تو خونه بودیم و درس داشت خیلی استرس داشتیم همش گریه میکردم بابت رهبر و بچه ها و خودم خیلی استرس داشتم. از موقع ای که میایم الان دخترم خودشم هست میگه احساس میکنم جنگ نیست تموم شده مامان. دلهره مون کمتر شده. مردم که میبینیم تو خیابون هستند احساس میکنیم آرامش بیشتری داریم».

در این روایت، کاهش دلهره مستقیماً با مشاهده مردم پیوند خورده است. حضور دیگران برای

مشارکت‌کننده صرفاً یک وضعیت اجتماعی نیست، بلکه نشانه‌ای از استمرار زندگی جمعی در شرایط تهدید است. همین ادراک، برداشت او از موقعیت را تغییر می‌دهد. مشارکت‌کننده ۲۰ نیز با مقایسه خانه و تجمع می‌گوید:

مشارکت‌کنند۲۰: «حس امنیتی که داخل تجمع بهم دست می داد تو خونه بهم دست نمی داد... توی میدان ذره ای از این فکرها داخل ذهنت خطور نمیکنه».

این دو روایت در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که تفاوت تجربه روانی خانه و تجمع، به تغییر محیط فیزیکی محدود نیست. در فضای جمعی، اشتغال ذهنی ناشی از تهدید برای برخی مشارکت‌کنندگان کاهش یافته و احساس امنیت بیشتری شکل گرفته است.

الگوی دوم، نقش مشاهده مشارکت و همبستگی دیگران در تقویت آرامش است. مشارکت‌کننده ۱۰ می‌گوید:

مشارکت‌کننده۱۰: «یه جور حس آرامشی داره یعنی اگر تو خونه بمونی این حس نداری. اینجا که میای یک حس؛ مشارکت همه که می بینی اصلا یک انگیزه می گیری».

همچنین مشارکت‌کننده ۲۴ علت آرامش خود را به‌صراحت به مشاهده اتحاد مردم نسبت می‌دهد:

مشارکت‌کننده ۲۴ :«تجمعات... به دلم آرامش داد؟ چرا، اتحاد مردم که دیدیم و همبستگی که واژه مهمی که توی مردم دیدیمش»

وجه مشترک این روایت‌ها آن است که آرامش از معنای اجتماعی حضور جمعی شکل می‌گیرد. فرد در فضای تجمع، مشارکت دیگران را مشاهده می‌کند و از این طریق، احساس می‌کند در مواجهه با شرایط تهدید تنها نیست. در این معنا، حضور جمعی برای برخی مشارکت‌کنندگان کارکردی روانی پیدا کرده است.

الگوی سوم، کاهش فشار روانی و ناراحتی در بستر مشارکت است. مشارکت‌کننده ۱۶، ماندن در خانه را با فشار روانی شدید توصیف می‌کند:

مشارکت‌کننده ۱۶ :«اگر تو خونه بموندیم دق میکردییم... اگر تو خونه بموندبم تک به تک نابود میشدیم واقعا از درون خورد و پودر میشدیم»

مشارکت‌کننده ۲۷ نیز رابطه میان حضور در تجمع و تغییر وضعیت عاطفی خود را چنین بیان می‌کند:

مشارکت‌کننده ۲۷ :«وقتی میومدم در تجمعات آرووم میشدم و وقتی میومدم ناراحتیم کمتر میشد»

این روایت‌ها نشان می‌دهند که حضور جمعی در برخی تجربه‌ها با کاهش فشار عاطفی همراه بوده است. داده‌ها همچنین نشان می‌دهند که این آرامش به معنای حذف کامل ترس نیست. مشارکت‌کننده ۲۵ با وجود آگاهی از ترس دیگران، وضعیت خود را چنین توصیف می‌کند:

مشارکت‌کننده ۲۵ :«قلبا آروم هستیم نمی ددونم من خودم. خیلی ها می ترسند... من خودم اصلا از لحاظ قلبی توی این موقعیت حالم خوب شده اصلا آرامش دارمم».

این روایت میان «وجود تهدید» و «تجربه ذهنی امنیت» تمایز ایجاد می‌کند. شرایط بیرونی همچنان تهدیدآمیز است، اما حضور در جمع می‌تواند تجربه روانی فرد از آن شرایط را تعدیل کند.

در مجموع، تحلیل داده‌ها سه الگوی مرتبط را آشکار می‌کند: کاهش اضطراب و ناراحتی، افزایش احساس امنیت و آرامش، و نقش مشاهده حضور و همبستگی دیگران در شکل‌گیری این وضعیت. در این تجربه‌ها، تجمع صرفاً محل کنش اجتماعی نیست. برای برخی مشارکت‌کنندگان، حضور در میان دیگران به سازوکاری برای تعدیل فشار روانی موقعیت جنگی تبدیل شده است. عنصر محوری این تجربه، «ادراک حضور جمعی» است؛ یعنی فرد از طریق مشاهده مشارکت، اتحاد و حضور دیگران، شرایط تهدید را در بستری اجتماعی تجربه می‌کند. این برداشت با یافته‌های پژوهش‌های تجربی درباره تجمعات جمعی همخوان است. پائز و همکاران در چهار مطالعه نشان دادند که حضور در تجمعات جمعی با افزایش یکپارچگی اجتماعی، عاطفه مثبت، حمایت اجتماعی و احساس کارآمدی همراه است و هم‌آهنگی عاطفی ادراک‌شده در این فرایند نقش مهمی دارد .(Páez et al., 2015) همچنین، مطالعه طولی بوشا و همکاران نشان داد که مشارکت در یک رویداد جمعی با افزایش بهزیستی فردی و اجتماعی و ادغام اجتماعی همراه بود و برخی از این پیامدها تا چند هفته پس از رویداد استمرار داشتند (Bouchat et al., 2020). در زمینه بحران نیز نتایج نتونتیس و همکاران نشان داد که هویت اجتماعی و مشاهده حمایت دیگران با بهزیستی، احساس کارآمدی جمعی و شکل‌گیری حمایت اجتماعی ارتباط دارد (Ntontis et al., 2021). بر این اساس، یافته حاضر را می‌توان در قالب «تنظیم تجربه روانی بحران از طریق حضور جمعی»

صورت‌بندی کرد. این مفهوم بیانگر آن است که مشاهده حضور و حمایت دیگران، برای برخی زنان مشارکت‌کننده، تجربه روانی تهدید را تعدیل کرده و احساس امنیت و آرامش بیشتری ایجاد کرده است. این یافته ناظر به تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان است و تعمیم آن به همه افراد یا همه موقعیت‌های تجمعی نیازمند بررسی مستقل است.

۴. تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی

مضمون «تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی» از کدهای مرتبط با تجربه فقدان رهبر، شدت سوگ، احساس یتیمی و بی‌پناهی، استمرار حضور در تجمعات و مراسم، احساس تکلیف، حفظ امید، توجه به آینده کشور و برخی واکنش‌های خشم‌آمیز شکل گرفت. تحلیل تجمیعی روایت‌ها نشان می‌دهد که فقدان در تجربه مشارکت‌کنندگان به یک واکنش عاطفی واحد محدود نمانده است. در برخی روایت‌ها، فقدان با از دست دادن پدر و پشتوانه جمعی معنا شده و سپس به حضور، عزاداری، احساس مسئولیت و توجه به آینده کشور پیوند خورده است. در برخی دیگر، سوگ همچنان در قالب اندوه، بغض و انتظار برای انتقام ادامه یافته است. از این رو، «تبدیل سوگ به کنش» در این داده‌ها به معنای پایان یافتن سوگ نیست، بلکه به معنای بازتعریف بخشی از تجربه فقدان در قالب حضور و کنش جمعی است.

نخستین الگو، تبدیل سوگ عاطفی به احساس تکلیف و استمرار حضور است. شدت فقدان در برخی روایت‌ها با مفهوم «پدر» بیان شده است. مشارکت‌کننده ۱ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱ :«اول که رهبر شهید شد مثل این بود که پدرمون رفت حس این داشت... تا دو روز با صدای خیلی بلند تو خونه گریه میکردم... بعد الان مثل یک تکلیف هست.»

در این روایت، تجربه اولیه فقدان با گریه و اندوه شدید همراه است، اما در ادامه، حضور معنای «تکلیف» پیدا می‌کند. روایت مشارکت‌کننده دیگری نیز همین پیوند را با تأکید بر ضرورت استمرار حضور بیان می‌کند:

مشارکت‌کننده « وقتی رهبر شهید شد خیلی ناراحت شدیم انگار یکی از پاره‌های تنمون رفت... ولی توی تجمعات می‌اومدیم چون واقعا پشت آقامون نباید خالی می‌کردیم».

در هر دو روایت، حضور پس از فقدان صرفاً واکنشی عاطفی نیست. فرد برای حضور خود معنایی

مسئولانه قائل می‌شود. سوگ در اینجا به یکی از زمینه‌های شکل‌گیری کنش جمعی تبدیل می‌شود.

الگوی دوم، استمرار سوگ در قالب حضور عمومی و مشارکت در مراسم عزاداری است. مشارکت‌کننده ۲۹ تجربه خود را چنین بیان می‌کند:

مشارکت‌کننده «با رفتن رهبر یه لحظه خودم رو تو غزه دیدم... من خیلی تغییر کردم... اومدم با عشق تو ۵۰ روز تو شهر خودم هر شب برای عزاداری».

در این روایت، عزاداری از تجربه‌ای شخصی فراتر می‌رود و به حضور مستمر در فضای عمومی تبدیل می‌شود. استمرار این حضور، شیوه‌ای برای ابراز تعلق و مواجهه با فقدان است. مشارکت‌کننده ۳۷ نیز فقدان را در مقیاس کشور معنا می‌کند:

مشارکت‌کننده ۳۷ :«شبی که رهبر شهید شد... فقط گریه میکردم که الان کشور من بی‌پدر شده است... ولی از آن چیزی که ما داریم خالصانه میآییم»

در این روایت، فقدان از سطح یک تجربه شخصی به ادراک فقدان در سطح ملی منتقل می‌شود و حضور پس از آن با مفهوم «خالصانه آمدن» پیوند می‌خورد. در نتیجه، عزاداری و حضور جمعی در بخشی از داده‌ها به شیوه‌ای برای حفظ تعلق و اعلام همراهی با جامعه تبدیل شده است.

الگوی سوم، پیوند سوگ با امید و مسئولیت نسبت به آینده است. در برخی روایت‌ها، فقدان با احساس تنهایی و بی‌پناهی همراه شده، اما امید نسبت به آینده از میان نرفته است. مشارکت‌کننده ۲۴ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۴ :«رهبر که شهید شد حساب کن یه پدر از دست دادیم و یه ملتی را تنها گذاشت... ما امیدمون بخداست... اول ایران پیروزه»

در روایت مشارکت‌کننده ۳۳، این پیوند صریح‌تر بیان شده است:

مشارکت‌کننده ۳۳ :«رهبر که شهید شد... احساس یتیمی کردم چون حضرت آقا تنها رهبر کشور نبود بلکه پدر همه ما بود... من آمده‌ام تو خیابون که آینده کشورم را بسازم»

این روایت میان فقدان، تعلق و آینده‌نگری ارتباط برقرار می‌کند. فرد از احساس یتیمی سخن می‌گوید، اما حضور خود را به ساختن آینده کشور نسبت می‌دهد. در این سطح، مشارکت اجتماعی از واکنش به فقدان فراتر می‌رود و به کنشی آینده‌نگر تبدیل می‌شود.

در کنار این الگوها، برخی روایت‌ها صورت دیگری از مواجهه با فقدان را نشان می‌دهند. در این موارد، سوگ با خشم و میل به انتقام همراه شده است. مشارکت‌کننده ۳۲ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۳۲ :«از روزی که خبر شهادت آقا رو شنیدم هیچی برام مهم نیست نترس ترسی دارم و نه هیچی... اومدم که انتقام خون آقا رو بگیرم»

مشارکت‌کننده ۲۰ نیز می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۰ :«من فقط دوست دارم انتقام خون رهبرمون گرفته بشه یعنی تنها چیزی که واقعا دوست دارم همینه هنوز دلم آروم نشده» (با گریه و بغض).

این دو روایت نشان می‌دهند که سوگ در همه موارد به آرامش، امید یا مسئولیت اجتماعی منتهی نشده است. خشم و انتظار برای انتقام نیز بخشی از تجربه عاطفی برخی مشارکت‌کنندگان بوده است. این داده‌ها صرفاً بیانگر احساس و معنایی است که مشارکت‌کنندگان برای تجربه خود بیان کرده‌اند و نمی‌توان از آنها وقوع رفتار خشونت‌آمیز یا کنش عینی را نتیجه گرفت.

داده‌ها همچنین نشان می‌دهند که حضور جمعی در برخی موارد با کاهش ناراحتی ناشی از فقدان همراه بوده است. مشارکت‌کننده ۲۷ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۷ :«برای رهبر ناراحت بودم وقتی میومدم خونه ناراحت بودم انگار یک جوری روحیه‌ام خراب بود وقتی میومدم در تجمعات آرووم میشدم».

اهمیت این روایت در پیوند مستقیم میان سوگ و حضور جمعی است. مشارکت‌کننده همچنان فقدان را تجربه می‌کند، اما حضور در جمع با بهبود نسبی وضعیت عاطفی او همراه شده است. این داده را می‌توان در ارتباط با پژوهش‌هایی تفسیر کرد که نشان داده‌اند تجمعات جمعی می‌توانند از طریق هم‌زمانی عاطفی، احساس پیوند با دیگران، حمایت اجتماعی و یکپارچگی گروهی را تقویت کنند (Páez et al., 2015). پژوهش‌های مربوط به آیین‌های جمعی نیز نشان داده‌اند که مشارکت مشترک در مناسک می‌تواند روابط حمایتی و پیوندهای اجتماعی را تقویت کند (Power, 2018).

در عین حال، داده‌ها از ادامه‌دار بودن سوگ حکایت دارند. مشارکت‌کننده ۲۰ با وجود حضور در فضای جمعی همچنان می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۰ :«وقتی خبر شهادت رهبر فهمیدم هُری دلم ریخت اصلا یک لحظه احساس کردم پشتم خالی شده ولی دیگه رهبر جدید انتخاب شد کمی بلند شدیم»

این روایت نشان می‌دهد که حضور جمعی الزاماً به پایان یافتن سوگ منجر نشده است. انتخاب رهبر جدید نیز در تجربه مشارکت‌کننده با بازگشت نسبی احساس پشتوانه و ثبات همراه شده است. عبارت «کمی بلند شدیم» بیانگر بازیابی نسبی احساس اتکا پس از تجربه فقدان است.

در مجموع، تحلیل روایت‌ها چهار سطح مرتبط را آشکار می‌کند: تجربه شدید فقدان و سوگ، بازتعریف این فقدان در قالب احساس تکلیف و استمرار حضور، حفظ امید و مسئولیت نسبت به آینده، و استمرار برخی واکنش‌های عاطفی مانند خشم، بغض و انتظار برای انتقام. در کنار این سطوح، حضور در تجمعات برای برخی مشارکت‌کنندگان با کاهش ناراحتی و بازیابی نسبی احساس اتکا همراه بوده است. این الگو با پژوهش‌های مربوط به سوگ جمعی نیز قابل مقایسه است. پژوهش‌های اخیر، سوگ جمعی را فرایندی می‌دانند که در آن فقدانِ ادراک‌شده به‌عنوان فقدانی مربوط به گروه، هویت جمعی و هیجان مشترک را فعال می‌کند و می‌تواند به راهبردهای مواجهه جمعی، تقویت تعلق و افزایش همبستگی منجر شود .(İslambay-Yapalı, 2026) همچنین، مطالعه‌ای درباره آیین سوگ جمعی نشان داده است که تجربه مشترک اندوه می‌تواند با افزایش هم‌هویتی و تعهد گروهی همراه شود.(Kavak et al., 2024)

بر این اساس، مفهوم مرکزی این مضمون را می‌توان «بازمعناسازی فقدان از طریق حضور و مسئولیت جمعی» دانست. این مفهوم با داده‌ها سازگارتر است، زیرا روایت‌ها از پایان سوگ حکایت نمی‌کنند. مشارکت‌کنندگان در مواردی همچنان اندوه، بغض یا خشم را تجربه می‌کنند، اما بخشی از آنان این تجربه را از طریق عزاداری، حضور در تجمع، احساس تکلیف، حفظ امید و توجه به آینده کشور در قالب کنش جمعی معنا می‌کنند. از این منظر، حضور جمعی یکی از شیوه‌های مواجهه با فقدان در تجربه مشارکت‌کنندگان بوده است.

۵. عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده

مضمون «عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده» از کدهای مرتبط با تصمیم آگاهانه والدین برای تربیت فرزند، الگوبودن رفتار والدین، همراهی والد و فرزند در موقعیت‌های جمعی،

معناگذاری برای تجربه کودک، انتقال ارزش‌های دینی و ملی، آموزش همبستگی و تعهد اجتماعی و مدیریت واکنش فرزندان در شرایط تهدید شکل گرفت. تحلیل روایت‌ها نشان می‌دهد که مشارکت‌کنندگان خانواده را محیطی منفعل برای رشد کودک نمی‌دانند. آنان برای والدین در شکل‌دهی به نگرش، رفتار و جهت‌گیری آینده فرزندان نقش فعال قائل‌اند.

نخستین الگو، شکل‌گیری تصمیم آگاهانه درباره آینده تربیتی فرزند است. مشارکت‌کننده ۳۱ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۳۱ :«شاید من قبلاً تو فکر نبودم ولی الان توی فکر هستم که پسرم رو طوری بار بیارم که سرباز امام زمان باشه»

در این روایت، تجربه اخیر به بازاندیشی درباره تربیت فرزند منجر شده است. مشارکت‌کننده از انتقال خودکار ارزش‌ها سخن نمی‌گوید، بلکه از تصمیمی آگاهانه برای جهت‌دهی به تربیت فرزند صحبت می‌کند. این مسئولیت در روایت دیگری با پیوند میان نقش زن در خانواده و تربیت اجتماعی فرزند بیان شده است:

مشارکت‌کننده ۳۱ :«من باید به عنوان یک زن پشت شوهرم و بچههام باشم ا بتونم آنچه که میخوام تربیت کنم که برای جامعه مفید باشه»

در اینجا، تربیت فرزند با آینده اجتماعی او پیوند خورده است. هدف تربیتی مشارکت‌کننده صرفاً حفظ ارزش‌ها در محیط خانواده نیست؛ او تربیت را مقدمه‌ای برای شکل‌گیری فردی «مفید برای جامعه» می‌داند. از این منظر، خانواده در تجربه مشارکت‌کنندگان واسطه‌ای میان تربیت فرد و حضور اجتماعی آینده اوست.

الگوی دوم، انتقال ارزش از طریق رفتار و الگوبودن والدین است. مشارکت‌کننده ۱ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱ :«اول باید خانواده خودش کاری کنه که بچه هم یادبگیره ما وایسیم نماز می خونیم... باید خودت ارادت قوی باشه که بچت ازت یاد بگیره».

در این روایت، رفتار والد پیش از آموزش مستقیم قرار می‌گیرد. مشارکت‌کننده یادگیری کودک را به مشاهده رفتار والد پیوند می‌دهد و معتقد است والد باید خود حامل ارزش مورد نظر باشد. پژوهش‌های تجربی نیز اهمیت این سازوکار را تأیید کرده‌اند. مطالعات طولی درباره انتقال بین‌نسلی ارزش‌ها نشان

داده‌اند که ارزش‌های والدین با ارزش‌های فرزندان ارتباط دارند و این انتقال می‌تواند از طریق مشاهده رفتار، نگرش‌ها و شیوه‌های تربیتی والدین صورت گیرد.(Min et al., 2012; Roest et al., 2012)

الگوی سوم، انتقال ارزش از طریق تجربه مشترک والد و فرزند است. مشارکت‌کننده ۱۰ درباره همراهی فرزند خود در تجمع می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۱۰ :«دوسه شب اول خیلی ذوق نداشت ولی بعدش انگار این حسه به اونم تلقین ششده بود... من گفتم همین که شرکت می کنی خودش یه نوع جهادِه»

در این روایت، مادر صرفاً فرزند را با خود همراه نمی‌کند، بلکه تجربه او را برایش معناگذاری می‌کند. حضور کودک در موقعیت اجتماعی با توضیح والد درباره معنای آن همراه می‌شود. در ادامه، همین مشارکت‌کننده بر اهمیت تجربه مستقیم تأکید می‌کند:

مشارکت‌کننده ۱۰ :«خوبی که داشت بچه ها از نزدیک دیدن چشیدن فهمیدن؛ تو کتاب ها فایده نداشت... از نزدیک لمسش کردن»

این دو روایت یک الگوی واحد را نشان می‌دهند: تجربه مشترک زمانی به ابزار تربیتی تبدیل می‌شود که والد در شکل‌دهی به معنای آن نیز نقش داشته باشد. پژوهش‌های انجام‌شده درباره تعامل والد و کودک در فعالیت‌های مشترک نیز نشان داده‌اند که والدین می‌توانند فعالیت‌های مشترک را به موقعیتی برای آموزش و اجتماعی‌شدن ارزش‌های فرهنگی تبدیل کنند.(Kremer-Sadlik & Kim, 2007)

همراهی والد و فرزند در روایت مشارکت‌کننده ۱۷ نیز با انتقال ارزش پیوند خورده است:

مشارکت‌کننده ۱۷ :«من دخترم باهام میاد. اونم خیلی خیلی مشوق بود که بیاد... بچه های ما هم یادت میگیرن با نظام آشنا میشن».

در اینجا، حضور مشترک مادر و دختر به فرصتی برای آشنایی فرزند با مفاهیمی تبدیل می‌شود که مادر آنها را بخشی از تربیت می‌داند. از این رو، خانواده در این داده‌ها تنها محل گفت‌وگو درباره ارزش‌ها نیست؛ برخی ارزش‌ها در جریان تجربه مشترک به کودک منتقل می‌شوند.

الگوی چهارم، تربیت آینده‌نگر و انتقال ارزش‌های دینی، ملی و اجتماعی است. مشارکت‌کننده ۲۰ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۰ :«بچه هام پشت ایرانند... کودک هستن ولی همه چیز را می دونند... دوست دارم بچه هام سرباز امام زمان باشند»

در روایت دیگری نیز همین مشارکت‌کننده بر نقش خانواده در انتقال همبستگی و تعهد تأکید می‌کند:

مشارکت‌کننده ۲۰ :«ما زنان می تونیم پشت جبهه خیلی کمک کنیم... بچه هام هم بیاموزند که پشت هم بودن خیلی مهمه متعهد بودن طبیعتا خانواده خیلی می تونه تاثیر داشته باشه»

این دو روایت نشان می‌دهند که افق تربیتی مشارکت‌کنندگان به ارزش‌های فردی محدود نیست. آنان درباره نوع هویت و جهت‌گیری اجتماعی فرزندان در آینده نیز تصور مشخصی دارند. پژوهش‌های طولی درباره انتقال ارزش‌ها نیز نشان داده‌اند که شباهت ارزشی میان والدین و فرزندان در طول زمان با فرایندهای خانوادگی و کیفیت رابطه والد و فرزند ارتباط دارد .(Min et al., 2012) همچنین، پژوهش Döring و همکاران نشان داده است که اهداف تربیتی والدین با میزان شباهت ارزشی والد و فرزند ارتباط دارد.(Döring et al., 2017)

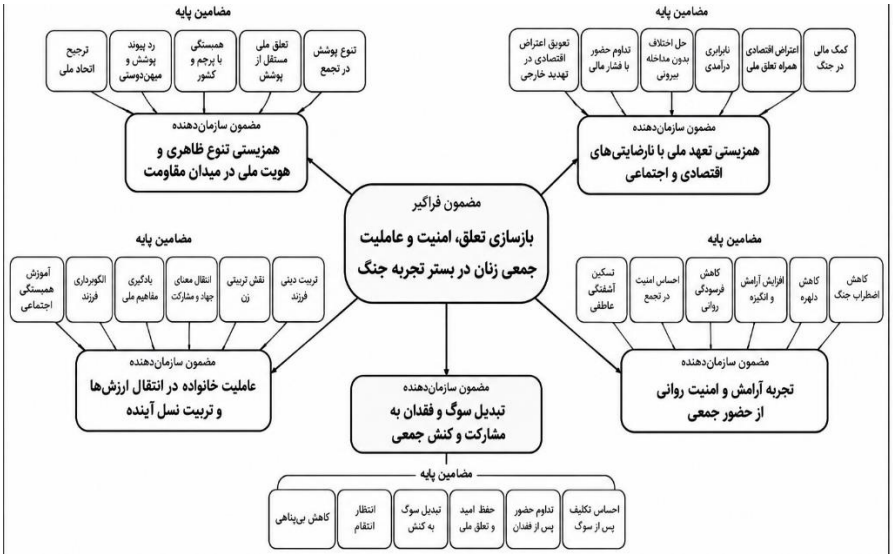
داده‌ها یک سطح دیگر از عاملیت خانواده را نیز آشکار می‌کنند که به مدیریت تجربه کودک در شرایط تهدید مربوط است. مشارکت‌کننده ۲۸ می‌گوید:

مشارکت‌کننده ۲۸ :«اوایل مثلا موشک چیزی رد میشد اینقدر می ترسدم استرسی داشتم یه جوری برخورد میکردم که بچه ها... بدو بیان نگاه موشک کنید»

این روایت مستقیماً درباره انتقال یک ارزش نیست، اما نشان می‌دهد که والد در شرایط بحرانی نحوه مواجهه خود و فرزندان با موقعیت را مدیریت می‌کند. از این منظر، عاملیت خانواده در داده‌های این پژوهش به انتقال ارزش محدود نمی‌شود و شامل تنظیم تجربه کودک و شکل‌دهی به نحوه مواجهه او با موقعیت‌های دشوار نیز می‌شود.

در مجموع، تحلیل داده‌ها چهار مسیر اصلی عاملیت خانواده را آشکار می‌کند: تصمیم آگاهانه درباره آینده تربیتی فرزند، الگوبودن رفتار والدین، تبدیل تجربه مشترک به فرصت یادگیری و انتقال ارزش‌های دینی، ملی و اجتماعی. در این میان، تجربه مشترک و رفتار والدین دو سازوکار برجسته‌اند. پژوهش‌های تجربی درباره انتقال بین‌نسلی ارزش‌ها نیز نشان داده‌اند که ارزش‌های والدین از طریق نگرش، رفتار و شیوه‌های تربیتی می‌توانند با ارزش‌های فرزندان ارتباط پیدا کنند.(Min et al., 2012; Roest et al., 2012)

برآیند داده‌ها را می‌توان با مفهوم «عاملیت تربیتی خانواده در بازتولید و جهت‌دهی ارزش‌ها» صورت‌بندی کرد. در این الگو، والدین خود را صرفاً انتقال‌دهنده ارزش‌های موجود نمی‌دانند. آنان برای انتخاب شیوه تربیت، ارائه الگو، همراهی فرزند، معناگذاری برای تجربه‌های اجتماعی و آماده‌سازی او برای نقش آینده در جامعه مسئولیت قائل‌اند. در نتیجه، خانواده در تجربه مشارکت‌کنندگان به عرصه‌ای تبدیل می‌شود که در آن تجربه اجتماعی والدین می‌تواند به تصمیم تربیتی، تجربه مشترک و انتقال ارزش به نسل بعد پیوند بخورد.



شکل شماره ۲شبکه مضامین تجربه زنان از مشارکت جمعی در جریان جنگ نظامی آمریکا علیه ایران: یک مطالعه کیفی در استان بوشهر

بحث و نتیجه گیری

یافته‌های پژوهش نشان داد که تجربه زنان از مشارکت جمعی در شرایط جنگ در قالب مضمون فراگیر «تکثر هویتی و انسجام اجتماعی» قابل تبیین است. این مضمون بیانگر شکل‌گیری انسجام در شرایطی است که مشارکت‌کنندگان از نظر هویت ظاهری، وضعیت اقتصادی و اجتماعی، تجربه عاطفی و موقعیت

خانوادگی یکسان نبوده‌اند. پنج مضمون سازمان‌دهنده، فرایند شکل‌گیری این انسجام را در سطوح متفاوت آشکار می‌کنند. نخست، مرزهای هویتی در فضای مشارکت جمعی بازتنظیم شده‌اند. سپس، نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی از احساس تعلق ملی تفکیک شده‌اند. حضور جمعی به تنظیم تجربه روانی بحران کمک کرده، سوگ در برخی روایت‌ها به استمرار حضور و احساس مسئولیت پیوند خورده و در نهایت، معنای مشارکت به خانواده و نسل آینده انتقال یافته است.

در مضمون «همزیستی تنوع ظاهری و هویت ملی در میدان مقاومت»، سازوکار نخست انسجام آشکار می‌شود. مشارکت‌کنندگان احساس تعلق ملی را از نشانه‌های ظاهری هویت، به‌ویژه سبک پوشش، تفکیک کرده‌اند. این یافته با مطالعات جمشیدی‌ها و حمیدی، شفیعی‌سادات و شهرستانی، سلطانی و طباطبایی لطفی درباره تنوع تجربه زنان از جنگ و پیوند هویت با تجربه جنگ قابل مقایسه است. مطالعه Nilssonنیز از حیث چندلایه بودن تجربه هویتی قابل مقایسه است، هرچند تفاوت زمینه‌های قومی و سیاسی مانع همسان‌سازی نتایج است. یافته حاضر نشان می‌دهد که انسجام در این موقعیت از طریق حذف تفاوت‌ها شکل نگرفته است؛ تعلق مشترک توانسته است تفاوت‌های ظاهری را درون یک موقعیت جمعی مشترک جای دهد.

مضمون «همزیستی وفاداری ملی با نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی» سازوکار دوم را نشان می‌دهد. مشارکت‌کنندگان ضمن بیان گرانی، بیکاری، نابرابری و نارضایتی از عملکرد مسئولان، احساس تعلق ملی خود را حفظ کرده‌اند. این یافته با مطالعات Bendavid و همکاران و Jolof و همکاران درباره پیامدهای اقتصادی و اجتماعی جنگ بر زندگی زنان قابل مقایسه است. وجه متمایز یافته حاضر، تفکیک معنایی نارضایتی از تعلق است. به این معنا، نقد وضعیت موجود الزاماً به گسست از اجتماع ملی منجر نشده است. از این منظر، انسجام اجتماعی در داده‌ها با رضایت از وضعیت موجود هم‌معنا نیست، بلکه می‌تواند در کنار نقد و نارضایتی استمرار یابد.

مضمون «تجربه آرامش و امنیت روانی از حضور جمعی» بعد روانی این انسجام را آشکار می‌کند. مشارکت‌کنندگان مشاهده حضور و همبستگی دیگران را با کاهش دلهره و افزایش آرامش مرتبط دانسته‌اند. این یافته با پژوهش‌های Zamora-Moncayo و همکاران، Jolofو همکاران و Seff و همکاران درباره

تاب‌آوری، پیامدهای روانی جنگ و نقش حمایت اجتماعی قابل مقایسه است. در اینجا انسجام صرفاً یک وضعیت اجتماعی مشاهده‌شده نیست؛ حضور دیگران به منبعی برای کاهش احساس تنهایی و تنظیم تجربه روانی بحران تبدیل شده است. البته این یافته ناظر بر امنیت ادراک‌شده مشارکت‌کنندگان است و دلالتی درباره کاهش عینی تهدید جنگ ندارد.

در مضمون «تبدیل سوگ و فقدان به مشارکت و کنش جمعی»، سازوکار عاطفی انسجام نمایان می‌شود. در برخی روایت‌ها، فقدان با استمرار حضور، عزاداری، احساس مسئولیت و حفظ امید همراه شده است. این یافته با مطالعات جمشیدی‌ها و حمیدی، شفیعی‌سادات و کولایی و بهبهانی درباره ظرفیت کنشی زنان در شرایط جنگ هم‌راستا است. پژوهش Taithe و همکاران نیز بر ابعاد عاطفی و اجتماعی تجربه زنان از جنگ تأکید دارد. یافته حاضر نشان می‌دهد که سوگ در برخی روایت‌ها از یک تجربه فردی فراتر رفته و به حفظ پیوند با اجتماع و تداوم مشارکت معنا داده است. کد «میل به انتقام» صرفاً محتوای روایت برخی مشارکت‌کنندگان است و نمی‌توان از آن وقوع رفتار خشونت‌آمیز را استنباط کرد.

مضمون «عاملیت خانواده در انتقال ارزش‌ها و تربیت نسل آینده» امتداد زمانی و نسلی این انسجام را نشان می‌دهد. برخی زنان تجربه مشارکت را به تربیت فرزندان و انتقال ارزش‌های دینی، ملی و اجتماعی پیوند داده‌اند. این یافته با مطالعات شفیعی‌سادات و موسوی ویایه و Nilsson درباره تأثیر جنگ بر زندگی خانوادگی قابل مقایسه است. وجه متمایز پژوهش حاضر آن است که خانواده در مقام محیطی برای معناگذاری بر تجربه مشارکت و انتقال آن به نسل بعد ظاهر می‌شود. یافته‌های مهرابی‌زاده، غروی و مؤمن آرانی نیز از حیث نقش ارزش‌های دینی در جهت‌دهی به کنش زنان با این مضمون ارتباط دارد، هرچند زمینه پژوهش آنان متفاوت است. از این منظر، انسجام اجتماعی در تجربه مشارکت‌کنندگان به یک موقعیت زمانی محدود نمی‌ماند و از طریق فرایند تربیتی به آینده خانواده امتداد پیدا می‌کند.

در مجموع، پنج مضمون، وجوه مستقل و در عین حال مرتبط مضمون فراگیر را تشکیل می‌دهند. مضمون نخست نشان می‌دهد که تفاوت هویتی مانع شکل‌گیری تعلق مشترک نشده است. مضمون دوم، امکان هم‌زیستی نارضایتی و تعلق را آشکار می‌کند. مضمون سوم، کارکرد روانی حضور دیگران را در شرایط بحران توضیح می‌دهد. مضمون چهارم، چگونگی پیوند دادن فقدان با استمرار مشارکت را نشان

می‌دهد و مضمون پنجم، انتقال معنای این مشارکت به خانواده و نسل آینده را آشکار می‌سازد. در نتیجه، «تکثر هویتی و انسجام اجتماعی» حاصل جمع ساده پنج مضمون نیست؛ این مضمون، رابطه میان آنها را توضیح می‌دهد. تکثر در سطح هویت و تجربه باقی می‌ماند، در حالی که مشارکت جمعی بستری برای تولید تعلق مشترک، حمایت متقابل، استمرار کنش و انتقال ارزش‌ها فراهم می‌کند.

بر این اساس، می‌توان یافته اصلی پژوهش را با مفهوم «انسجام در بستر تکثر» صورت‌بندی کرد. انسجام مشاهده‌شده در این مطالعه بر یکسانی افراد یا حذف نارضایتی‌ها استوار نیست. سازوکار آن، ایجاد معنای مشترک در میان تجربه‌های متفاوت است. در این چارچوب، احساس تعلق ملی، حضور جمعی، همبستگی ادراک‌شده، استمرار مشارکت و تربیت نسل آینده حلقه‌های مرتبط یک فرایند هستند. این تبیین به زمینه مورد مطالعه محدود است و تعمیم آن به سایر گروه‌های زنان یا موقعیت‌های جنگی به پژوهش‌های مستقل نیاز دارد.

منابع

جمشیدی‌ها، غلامرضا و حمیدی، نفیسه. (۱۳۸۶). تجربه زنانه از جنگ .زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)، ۵(۲)، ۱۰۸-۸۱.

شفیعی سادات، سمیه. (۱۴۰۲). تحلیل روایت‌های زنان کنشگر از درگیری‌های کردستان پس از انقلاب اسلامی: پرستاری به مثابه مقاومت .پژوهشنامه زنان، دوره:۱۴، شماره:۴۴، صفحات :۱۶۹-۱۹۴.

https://doi.org/10.30465/ws.2023.45943.3896

شفیعی سادات، سمیه، و موسوی ویایه، فاطمه. (۱۴۰۱). تجربه زیسته زنان در خانواده‌های آسیب‌دیده از جنگ: تأملی بر ایفای نقش همسری در خانواده فرد جانباز .مجله مطالعات اجتماعی ایران. دوره ۱۶، شماره ۱، صفحه ۷۸-۹۹.

https://doi.org/10.22034/jss.2022.553946.1696

شفیعی، سمیه سادات(۱۳۹۹). بیستون عشق: مشارکت اجتماعی زنان در کمک‌رسانی به جبهه‌ها در جنگ عراق - ایران (ج۱). پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شهرستانی، زهره، سلطانی، سیدعلی اصغر، و طباطبایی لطفی، سیدعبدالمجید. (۱۴۰۱). جنسیت در روایت های زنانه و مردانه جنگ بر اساس تحلیل انتقادی استعاره. پژوهشنامه اسلامی زنان و خانواده، ۱۰(۲۷)، ۱۵۱-۱۷۵

https://doi.org/10.30473/il.2023.61578.1496

عسکری دستجردی، زهرا، و ربانی خوراسگانی، علی. (۱۴۰۲). تجربه زیسته زنان در مراکز پشتیبانی از جنگ (مورد مطالعه: کارگاه خیاطی در دانشگاه اصفهان) .مطالعات راهبردی فرهنگ. دوره:۳، شماره:۳، صفحات :۴۳-۶۸.

https://doi.org/10.22083/scsj.2024.426953.1130

کولایی، الهه و بهبهانی، سیمین. (۱۴۰۰). تجربه زیسته زنان رزمنده در جنگ ایران و عراق و بازاندیشی در نقش‌های سنتی سیاسی و اجتماعی آنان .پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۶، (۴). ۱۸۰-۱۴۵.

https://doi.org/10.22034/ipsa.2021.443

محمدی، کیمیا، کلاته‌ساداتی، احمد، افراسیابی، حسین، و فرهمند، مهناز. (۱۴۰۳). انزوا و بقای ناگزیر زنان در دوران جنگ و پساجنگ؛ مطالعه‌ای کیفی در افغانستان .تداوم و تغییر اجتماعی. دوره ۳، شماره ۲، اسفند ۱۴۰۳، صفحه ۴۹۷-۵۱۷.

https://doi.org/10.22034/jscc.2024.21773.1132

مهرابی‌زاده، محدثه، غروی، حسن، و مؤمن آرانی، علیرضا. (۱۴۰۴). الگوی مدیریت جهادی زنان مبتنی بر تلفیق ایمان دینی و خلاقیت اقتضایی (مطالعه موردی: مجموعه حضرت زینب (س) رفسنجان). اسلام و علوم اجتماعی، ۱۷(۳۴)، ۱۹۳–۲۳۵.

https://doi.org/10.30471/soci.2025.11225.2097

Attride-Stirling, J. (2001). Thematic networks: An analytic tool for qualitative research. Qualitative Research, 1(3), 385–405. https://doi.org/10.1177/146879410100100307

Bendavid, E., Boerma, T., Akseer, N., Langer, A., Malembaka, E. B., Okiro, E. A., Wise, P. H., & the BRANCH Consortium. (2021). The effects of armed conflict on the health of women and children. The Lancet, 397(10273), 522–532. https://doi.org/10.1016/S0140-6736(21)00131-8

Bouchat, P., Rimé, B., Van Eycken, R., & Nils, F. (2020). The virtues of collective gatherings: A study on the positive effects of a major scouting event. Journal of Applied Social Psychology, 50(3), 189–201. https://doi.org/10.1111/jasp.12649

Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. Qualitative Research in Psychology, 3(2), 77–101. https://doi.org/10.1191/1478088706qp063oa

Colaizzi, P. F. (1978). Psychological research as the phenomenologist views it. In R. S. Valle & M. King (Eds.), Existential phenomenological alternatives for psychology (pp. 48–71). Oxford University Press. Link: https://philpapers.org/rec/COLPRA-5

Döring, A. K., Makarova, E., Herzog, W., & Bardi, A. (2017). Parent–child value similarity in families with young children: The predictive power of prosocial educational goals. British Journal of Psychology, 108(4), 737–756. https://doi.org/10.1111/bjop.12238

İslambay-Yapalı, D. (2026). From private pain to shared sorrow: A process model of collective bereavement. OMEGA - Journal of Death and Dying. Advance online publication. https://doi.org/10.1177/00302228261464849

Jolof, L., Löfgren, A., & Thulesius, H. (2022). Experiences of armed conflicts and forced migration among women from countries in the Middle East, Balkans, and Africa: A systematic review of qualitative studies. Conflict and Health, 16, Article 46. https://doi.org/10.1186/s13031-022-00481-x

Kavak, ... (2024). How shared suffering bonded Britons witnessing the Queen’s funeral. Scientific Reports. https://doi.org/10.1038/s41598-024-66537-5

Kremer-Sadlik, T., & Kim, J. L. (2007). Lessons from sports: Children’s socialization to values through family interaction during sports activities. Discourse & Society, 18(1), 35–52. https://doi.org/10.1177/0957926507069456

Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). Naturalistic inquiry. Beverly Hills, CA: Sage Publications.
https://doi.org/10.1016/0147-1767(85)90062-8

Min, J., Silverstein, M., & Lendon, J. P. (2012). Intergenerational transmission of values over the family life course. Advances in Life Course Research, 17(3), 112–120. https://doi.org/10.1016/j.alcr.2012.05.001

Nilsson, M. (2018). Kurdish women in the Kurdish–Turkish conflict – perceptions, experiences, and strategies. Middle Eastern Studies, 54(4), 638–651. https://doi.org/10.1080/00263206.2018.1448807

Nowell, L. S., Norris, J. M., White, D. E., & Moules, N. J. (2017). Thematic analysis: Striving to meet the trustworthiness criteria. International Journal of Qualitative Methods, 16, 1–13. https://doi.org/10.1177/1609406917733847

Ntontis, E., Drury, J., Amlôt, R., Rubin, G. J., Williams, R., & Saavedra, P. (2021). Collective resilience in the disaster recovery period: Emergent social identity and observed social support are associated with collective efficacy, well-being, and the provision of social support. British Journal of Social Psychology, 60(3), 1075–1095. https://doi.org/10.1111/bjso.12434

Páez, D., Rimé, B., Basabe, N., Wlodarczyk, A., & Zumeta, L. (2015). Psychosocial effects of perceived emotional synchrony in collective gatherings. Journal of Personality and Social Psychology, 108(5), 711–729. https://doi.org/10.1037/pspi0000014

Power, E. A. (2018). Collective ritual and social support networks in rural South India. Proceedings of the Royal Society B: Biological Sciences, 285(1879), 20180023. https://doi.org/10.1098/rspb.2018.0023

Roest, A. M. C., Dubas, J. S., & Gerris, J. R. M. (2012). Children's value orientations as they traverse adolescence and emerging adulthood: Alternative routes of parental transmission. Family Science, 3(1), 22–33. https://doi.org/10.1080/19424620.2012.716207

Saunders, M., Lewis, P., & Thornhill, A. (2019). Research methods for business students (8th ed.). Harlow: Pearson. Link: https://www.pearson.com/en-gb/subject-catalog/p/research-methods-for-business-students/P200000005358

Seff, I., Meinhart, M., Sarraf, D., Abu Zuhair, A., Sofia, J., Atuheire, R., Lee, J., Ahmed, N., Poulton, C., & Stark, L. (2024). Women's collectives and social support: Exploring pathways and impacts among forcibly displaced women. Frontiers in Sociology, 9, Article 1409332. https://doi.org/10.3389/fsoc.2024.1409332

Taithe, B., Read, R., Devkota, B., & Ghimire, S. (2024). Intimacy and the gendering of war healthcare: Women's experiences of insurgency war in Nepal (1996–2006). Journal of War & Culture Studies. https://doi.org/10.1080/17526272.2024.2377943

Zamora-Moncayo, E., Fonseca, L., & Kagee, A. (2021). Gender, mental health and resilience in armed conflict: Listening to life stories of internally displaced women in Colombia. BMJ Global Health, 6(10), e005770. https://doi.org/10.1136/bmjgh-2021-005770